

معیارهای مشترک شیخ طوسی و بیهقی در فهم احادیث فقهی با تأکید بر تهذیبین و السنن الکبری

فتحیه فتاحی زاده^۱
محمد رضا رسولی راوندی^۲
سبیده محدثه رضوی^۳

چکیده

مهم‌ترین منبع شناخت آموزه‌های دین اسلام پس از قرآن کریم، روایات معصومان(ع) است؛ که در مجموعه‌های روایی گردآوری شده است. البته عواملی باعث شده تا این میراث گرانبها در مسیر واقعی خود قرار نگیرد. از این رو عالمان اسلامی در جهت بررسی روایات، قواعد و ضوابطی مبتنی بر آموزه‌های معصومان استخراج کرده و به کار بسته‌اند و این امر زمینه شکل‌گیری فقه‌الحدیث را فراهم نموده است. اما وجود این مسأله که آیا نسبت به این ضوابط، بین دو مکتب شیعه و سنی اتفاق نظر وجود داد یا خیر، مجال بحث در این حوزه را پیش روی می‌کشاند. با تتبع در کتب روایی فریقین می‌توان نسبت به وجود ضوابط مشترک فقه‌الحدیثی اطمینان حاصل کرد. پژوهش حاضر با شیوه استنادی کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه رسیده است که شیخ طوسی از عالمان شیعی و بیهقی از علمای اهل سنت در قرن پنجم هجری، در آثار خود (تهذیبین، السنن الکبری) به منظور تشخیص صحت و سقم احادیث، ملاک و معیارهای مشترکی چون؛ توجه به تصحیف متن، وهم راوی، تقطیع حدیث، بهره‌گیری از مباحث ادبی، نقل به معنا، تقیه و نسخ در احادیث، داشته‌اند. گرچه در نحوه استفاده از بعضی ملاک‌ها چون؛ توجه به مسائل ادبی و مورد تقیه، بین آن دو تفاوت وجود دارد.

کلیدواژه‌ها

شیخ طوسی، تهذیبین، بیهقی، السنن الکبری، فقه‌الحدیث، ضوابط فهم حدیث.

۱. استاد علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (نویسنده مسئول) - f_fattahizadeh@alzahra.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران - mr.rasuli@ut.ac.ir

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء - Hadith.razavi@gmial.com
تاریخ دریافت: ۹۵/۰۷/۱۱ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۲۵

۱. طرح مسأله

قرآن کریم لزوم رجوع به سنت معصومان (ع) را در آیات متعدد مورد تأکید قرار داده است و پیامبر (ص) را مبین و مفسر آیات خدا معرفی و مردم را به اطاعت از ایشان امر نموده است. اطاعت حقیقی از سنت نیز در گرو آگاهی و درک مقاصد سخنان پیامبر و معصومان (ع) است. دستیابی به این هدف نیازمند ابزاری است تا موجب اطمینان صحت انتساب کلام به معصوم (ع) گردد. امری که مورد توجه معصومان (ع) نیز بوده است. (رک: صدوق، ۱۴۰۳ق، ۲-۱)

بر این اساس، تأکید بر فهم صحیح و نقادانه حدیث و جلوگیری از کج فهمی‌ها و نیز تلاش برای آشناسازی اصحاب با اصول و ضوابط فهم روایات، سیره همیشگی اهل بیت (ع) بوده است (معارف، ۱۳۷۴ش: ۱۲۳) و همین امر موجبات تکاپوی علماء، به منظور فهم صحیح حدیث را فراهم آورده است.

فقه الحدیث یکی از ابزارهایی است که با تأکید بر متن حدیث و ارائه مبانی و سیر منطقی فهم آن، مقصود اصلی گوینده حدیث را روشن می‌سازد. در حقیقت از آن‌جا که عوامل مختلفی بر حدیث تأثیر گذاشته و به تبع آن اختلافات ظاهری میان روایات را به همراه داشته است، علمای فریقین را برآن داشته تا با استفاده از ضوابط فقه الحدیثی، متون روایات را ارزیابی کرده و سره را از ناسره جدا کنند، گرچه در ارائه ضوابط و قواعد فقه الحدیث نزد این دو گروه تفاوت‌هایی وجود دارد.

فقه در لغت به معنای فهم آمده است (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ۳: ۳۷۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۴ق، ۳: ۴۶۰). راغب می‌نویسد: دستیابی به دانش ناپیدا (مجهول) با استفاده از دانش پیدا (معلوم) را فقه گویند (۱۴۲۷ق: ۶۴۲ ذیل فقه). بر این اساس، می‌توان گفت فقه الحدیث دانشی است که به بررسی متن حدیث می‌پردازد و با ارائه مبانی و سیر منطقی فهم آن، ما را به مقصود اصلی گوینده حدیث نزدیک می‌گرداند (مسعودی، ۱۳۸۹ش: ۷).

با توجه به اهمیت و ضرورت مطالعات فقه الحدیثی، تلاش‌های ارزنده‌ای توسط حدیث‌پژوهان در طول تاریخ حدیث شکل گرفته است. از جمله برجسته‌ترین آثار علمای فریقین در زمینه فقه الحدیث، کتاب تهذیب الاحکام و استبصار شیخ طوسی از علمای شیعه و السنن الکبری تألیف بیهقی از علمای

عامه است که این پژوهش با توجه به جایگاه علمی آثار و نیز انگیزه مؤلفان در تدوین آنها،^۱ به منظور آشنایی با شیوه‌های فهم حدیث، از نقطه نظر دو تن از بزرگان فریقین درصدد بررسی عملکرد فقه‌الحدیثی ایشان در آثار یاد شده است. بنابراین، این سوال مطرح است که آیا بین دو شخصیت برجسته تفکر شیعه و سنی، نسبت به فقه‌الحدیث و ضوابط آن، اتفاق نظر وجود دارد؟ به عبارت دیگر، چه نوع معیارهای مشترکی مورد توجه این دو عالم بوده و نحوه برخورد آنها با چنین ضوابطی چگونه بوده است؟

۲. کارکرد ضوابط فقه‌الحدیثی

قبل از ورود به بحث لازم است به این نکته اشاره شود که ضوابط فقه‌الحدیثی که از منظر این دو عالم بررسی می‌شود، نقشی دو سویه دارند. از طرفی آن‌جا که حدیث دچار عارضه‌ای شده، در صورت آسیب رساندن آن عارضه به حدیث و مراد معصوم (ع) می‌توان با استناد به این قواعد آن را کشف، مرتفع و یا توجیه نمود در غیر این صورت (هنگامی که عارضه مضر نباشد) می‌توان معنای اصلی حدیث را درک و یا نیکوتر درک کرد. و آن‌جا که فهم حدیث با مشکل رو به رو شده نیز می‌توان با در نظر داشتن این قواعد و اتکا بر آنها، حدیث اصل را از غیر اصل، حدیث صحیح را از ناصحیح، حدیث لازم‌الاتباع را از غیر آن تمیز و همچنین معنای اصلی حدیث را درک و یا بهتر درک کرد. بنابراین چه در زمان ورود عارضه‌ای بر حدیث، چه در راستای بازشناخت اسباب اشتباه در فهم حدیث از غیر آن و چه در راستای فهم یا فهم بهتر معنای اصلی حدیث، می‌توان به مناسبت از این معاییر به عنوان ابزار ممیزی استفاده نمود.

۱. تهذیبین و السنن الکبری، به عنوان جوامع حدیثی، محل ارجاع بسیاری از حدیث‌پژوهان است (رک: ابن طاووس، ۱۴۰۹ق، ۳۸۹). شیخ طوسی تهذیبین را با هدف جمع روایات متعارض فقهی می‌نویسد با این تفاوت که استبصار منحصر در احادیث اختلافی (منهای احادیث موافق) و بیان طرق جمع بین آنهاست (رک: طوسی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۴-۲؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ۱: ۲). اما در مورد السنن الکبری بیهقی باید گفت این کتاب نیز دارای جایگاه ویژه‌ای نزد علماء و محققان است (رک: ذهبی، ۱۴۱۷ق، ۱۸: ۱۶۸-۱۶۵؛ ابن صلاح، ۱۴۱۶ق، ۲۵۱؛ خلف، ۱۴۱۲ق: ۱۰۲) که به وی به جمع‌آوری سنن پیامبر (ص) پرداخته و به اثبات صحت مذهب شافعی نیز توجه داشته است (رک: ابن خلکان، بی‌تا، ۱: ۷۶). موضوع اصلی کتاب وی احادیث احکام است که بیهقی بررسی‌های متنی و سندی را ضمن بیان روایات بدان می‌پردازد.

۳. مهمترین معیارهای فهم حدیث از نگاه شیخ طوسی و بیهقی

به نظر می‌رسد ضوابط فهم حدیث آن دسته از قواعد و اصولی است که هرگاه در جای خود مورد استفاده قرار گیرد، فهم حدیث را به دنبال خواهد داشت و عدم توجه به این قواعد، مانع از فهم متن و نیز فهم مقصود حدیث می‌شود. بنابراین هریک از قواعد و ضوابط فهم می‌تواند به نوعی از موانع فهم حدیث محسوب گردد. چرا که اگر به آن ضابطه توجه شود به فهم صحیح روایت کمک می‌کند و اگر آن ملاک نادیده انگاشته شود، مانع از فهم و مقصود حدیث می‌گردد. بنابراین سعی می‌شود تا با بررسی ضوابط فهم حدیث از نگاه شیخ طوسی و بیهقی، بر مهمترین اصول مورد توجه آنها که در واقع از مشترکات شیعه و سنی در حدیث به شمار می‌آید، تأکید شود.

۳-۱. توجه به تصحیف در فقه الحدیث

تصحیف در اصطلاح محدثان تغییر کلمه‌ای در حدیث، از شکل متعارف آن به شکل دیگر است. تصحیف هم در اسناد رخ می‌دهد، هم در متن؛ چنان که برخی گفته‌اند: مصحّف حدیثی است که قسمتی از سند یا متن آن به مشابه خود تغییر یافته باشد (شانه‌چی، ۱۳۷۵ش: ۹۳).

شناخت حدیث مصحّف اهمیت بسیاری دارد؛ چرا که این تغییرها، خواه لفظی یا نوشتاری، مخل معنا بوده و مانع از فهم درست و مقصود اصلی گوینده است. لذا دیدن نسخه‌های گوناگون و روش عرضه و مقابله در قدیم، برای زدودن همین مانع بوده است (مسعودی، ۱۳۸۹ش، ۶۵). انواع تصحیف و مصادیق آن مورد بررسی حدیث‌پژوهان قرار گرفته است که مجال طرح آن در این نوشتار نیست (رک: ابن صلاح، ۱۴۰۴ق، ۲۸۱؛ ابن حجر، ۱۴۱۸ق، ۱۳: ۲۲۷؛ سیوطی، ۱۴۲۰ق، ۳۸۵؛ میرداماد، ۱۳۱۱ق: ۱۵۷-۱۳۳).

به هر حال، فهم درست حدیث در گرو شناخت تصحیف در روایات است و عدم توجه به آن، معنایی متفاوت از مراد معصوم (ع) را القا می‌سازد. بنابراین در جریان تدوین و توضیح احادیث، از اولین مؤلفه‌های مورد توجه محقق، دستیابی به متن اصلی و تصحیف نشده حدیث و اخبار از وقوع چنین حادثه‌ای می‌باشد.

۳-۱-۱. تصحیف و فهم حدیث از نگاه شیخ طوسی

از جمله مواردی که شیخ طوسی در جریان گردآوری احادیث متعارض بدان توجه داشته، مسئله تصحیف می‌باشد. وی، تصحیف راوی را از جمله عوامل رفع تعارض اخبار دانسته و با عباراتی چون «تَصَحَّفَ عَلَيَّ الرَّاَوِي» (طوسی، ۱۳۹۰ق، ۱: ۸۷) و یا «غَلَطًا مِنَ الرَّاَوِي أَوْ النَّاسِخِ» (طوسی، ۱۳۹۰ق، ۱: ۱۹۵، ۳: ۸۱) از آن یاد کرده است. به عنوان نمونه در کتاب استبصار در حدیثی درباره مقدار زکات فطره می‌نویسد: «فَالْوَجْهُ فِي هَذَا الْخَبَرِ أَحَدُ شَيْئَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنَّهُ أَزَادَ أَرْبَعَةَ أَمْدَادٍ فَتَصَحَّفَ عَلَيَّ الرَّاَوِي بِالْأَرْطَالِ» (طوسی، ۱۳۹۰ق، ۲: ۴۹). وجه جمع این روایت دو نکته است اما اولین آن، این است که حضرت (ع) چهار مد را در نظر داشته‌اند ولی راوی اشتباه کرده و آن را به چهار رطل تغییر داده است.

شیخ طوسی هم چنین در بحث مبطلات و نواقص وضو بابی به نام «انشاد شعر» باز کرده و در آن روایتی را بیان می‌کند، مبنی بر این که انشاد شعر وضو را باطل نمی‌کند (۱۳۹۰ق، ۱: ۸۷). لکن در روایتی دیگر چنین آمده است: سماعه گوید: از حضرت پرسیدم آیا انشاد شعر وضو را باطل می‌کند یا ستم بر دیگری و یا دروغ گفتن؟ حضرت فرمود: آری، مگر این که شعر حق یا درستی باشد یا اندکی شعر - سه یا چهار بیت - باشد، اما اگر شعر باطل زیاد بخواند، وضو باطل می‌شود. شیخ در توجیه این دو خبر می‌نویسد: «دو وجه در خبر محتمل است؛ نخست آن که برای راوی خطای نوشتاری رخ داده باشد بدین گونه که برای او (ینقص) با صاد روایت شده نه با ضاد (ینقض)، زیرا آن سبب کاهش ثواب وضو خواهد شد» (همان).

۳-۱-۲. تصحیف و فهم حدیث از نگاه بیهقی

تصحیف امری است که در برخی از احادیث صورت گرفته است و از آن گریزی نیست. در این زمینه شافعی نکته‌ای دارد با این بیان که «جز با شناخت صدق و کذب مخبر نمی‌توان به صدق و کذب خبر استدلال کرد مگر در مورد احادیث خاص و اندک». بیهقی در توضیح کلام شافعی می‌گوید: «آن‌چه که شافعی استثناء کرده جز بر افراد ماهر از اهل حفظ اطلاق نمی‌شود. چه بسا شخص صادقی که به واسطه نوشتارش، صدقش از بین رود، چرا که حدیثی را با حدیث دیگر درهم

آمیزد و یا حدیثی را با ترکیبی از اسناد ضعیف و صحیح روایت کند و یا گاهی قلم و گوش اشتباه کند. در این جا منظور تصحیف است و روایت شاذی را بدون انگیزه بیان کند» (۱۴۰۵ق: ۳۰). بیهقی در این جا از تصحیف، به عنوان یکی از موارد اشتباه در روایات یاد می‌کند. بنابراین، بیهقی خود در بررسی احادیث، تصحیف در روایات را مد نظر دارد و به آن‌ها اشاره می‌کند. وی در حدیثی در مورد عمره می‌نویسد: «فَإِنَّهَا عَمْرَةٌ مُسْتَقْبِلَةٌ كَذَا وَحَدَّثَهُ فِي أَصْلِ كِتَابِهِ مُسْتَقْبِلَةٌ» (۱۳۴۴ق، ۴: ۳۵۷) و نیز در جای دیگری می‌گوید: «عَبْدُ الرَّزَّاقِ يُحَدِّثُ بِهِ: «لَتَأْرُ جَبَارٌ» لَيْسَ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ فِي الْكُتُبِ بَاطِلٌ لَيْسَ بِصَحِيحٍ». وی در این عبارت «التَّارُ» را نمونه ای از تصحیف می‌داند (همان، ۱۰: ۷۵). این موارد نمونه‌هایی است که بیهقی، با توجه و دقت آنها را شناسایی و معرفی کرده است (نیز رک: همان، ۱: ۳۱-۳۰؛ ۴: ۹۶، ۸: ۲۹۸).

۲-۳. وهم راوی و نقش آن در فهم حدیث

جمع‌آوری روایات هم مضمون از منابع اصیل و نسخ مختلف، نه تنها زمینه را برای تفکر و تعمق در روایات و دوری از سوء فهم را ممکن می‌سازد، بلکه در بعضی موارد، امکان کشف خطاها و اشتباهات راوی، کاتب یا ناسخ، را نیز فراهم می‌آورد.

از جمله مواردی که به فهم حدیث کمک می‌کند توجه به وهم راوی است. وهم، اشتباهاتی است که گاهی راوی یا کاتب، مرتکب آن می‌شوند. سهو راوی به سبب عدم آشنایی او با ادبیات عرب است که حدیث آن‌گونه که از معصوم (ع) صادر شده، ثبت و ضبط نشده و درست به دیگران منتقل نمی‌گردد. از آن جا که بسیاری از احادیث نقل معنا شده‌اند و راوی فهم و برداشت خود را از کلام معصوم (ع) بیان می‌کند، احتمال فهم نادرست و وهم از سوی راوی وجود دارد. بر اساس این احتمال است که امام صادق (ع) می‌فرماید: «أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِي كَلَامِنَا إِنَّ الْكَلِمَةَ لَتَنْصَرِفُ عَلَيَّ وَجُوهَ فَلَوْ شَاءَ إِنْسَانٌ لَصَرَفَ كَلَامَهُ كَيْفَ شَاءَ وَلَا يَكْذِبُ» (صدوق، ۱۴۰۳ق: ۱). راویانی وجود دارند که علاوه بر اینکه خود در فهم روایت دچار مشکل شده‌اند، این مشکل و وهم را در نقل روایت به دیگران نیز انتقال می‌دهند.^۱ به همین دلیل در اخذ روایات باید به این مطلب توجه داشت، تا از خطر وهم راوی در امان ماند.

۱. رک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۴۰۳.

یکی از عوامل ایجاد تعارض در احادیث نیز وهم راوی است که با فهم و دقت در روایات، بسیاری از تعارضات برطرف می‌شود.

۳-۲-۱. نقش وهم راوی در فهم حدیث از نگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی در استبصار برای رفع برخی تعارض‌ها و فهم هر چه دقیق‌تر روایات، به مسئله وهم راوی توجه کرده است و در برخی موارد، شیخ به سوء فهم راوی تصریح نموده است. به عنوان نمونه شیخ طوسی در باب میراث ولدالزنا، روایاتی آورده مبنی بر این‌که کسی از ولدالزنا ارث نمی‌برد (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۸۳-۱۸۲) یا قید خاصی برای آن در نظر گرفته شده است^۱ (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۸۳). اما روایتی در این باب از حضرت علی (ع) نقل شده است که «مادر و برادران امی یا عصبه مادر از ولدالزنا و ابن ملامعه ارث می‌برند» (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۸۴). شیخ در این جا می‌گوید: «وجه این خبر آن است که امکان دارد راوی حکم این روایت را درباره ولد ملامعه شنیده باشد ولی گمان کرده ولدالزنا همان حکم ولد ملامعه را دارد؛ لذا طبق گمان و برداشت ذهنی خود روایت نموده نه این که روایتی بدین گونه شنیده باشد» (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۸۴).

و در جای دیگری شیخ در مورد روایتی که می‌گوید: «هرگاه مردی با زنی ازدواج نمود و قبل از نزدیکی از دنیا برود زن تمام مهر خود را می‌برد (۱۳۹۰ق، ۳: ۳۴۰) و نیز روایتی از امام صادق (ع) که آمده است زن نصف مهر خود را می‌برد (۱۳۹۰ق، ۳: ۳۴۱)، می‌گوید: «احتمال دارد امام (ع) این سخن را درباره زن مطلقه غیر مدخوله فرموده باشد که نصف مهر وی را می‌تواند مطالبه کند، این راوی گمان برده است که زن بیوه هم همین حکم را دارد. چنان‌که شبیه این مطلب از امام صادق (ع) روایت شده است که این را از شما پرسیده‌اند و چنین به شما نسبت می‌دهند. حضرت فرمودند: اشتباه فهمیده‌اند من این سخن را درباره مطلقه غیر مدخوله گفته‌ام نه زنی که شوهرش از دنیا رفته است» (۱۳۹۰ق، ۳: ۳۴۲، نیز رک: ۱: ۳۶، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۴؛ ۲: ۸۳، ۲۷۸؛ ۳: ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۶؛ ۴: ۱۰۵، ۱۳۴، ۲۰۷، ۲۳۳ و ..).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، شیخ طوسی تعارض موجود در روایات را که

۱. «وَلَا يُورَثُ وَوَلَدَ الرَّزَاةِ إِلَّا رَجُلٌ يَدَّعِي وَوَلَدَ جَارِيَتِهِ» (طوسی، ۱۳۹۰ق، ۴: ۱۸۳).

مانع از فهم صحیح روایات می شود مربوط به وهم راوی می داند و بر این اساس سعی در رفع تعارض می کند.

۲-۲-۳. نقش وهم راوی در فهم حدیث از نگاه بیهقی

بیهقی در السنن الکبری در موارد بسیاری پس از ذکر حدیث به وهم در سند یا متن اشاره می کند و چنین می نویسد: «وَهُوَ وَهْمٌ مِنْ ابْنِ عَجَلَانَ» (۱۳۴۴ق، ۲: ۱۵۶) و نیز می نویسد: «هُوَ وَهْمٌ فِي الْحَدِيثِ» (۱۳۴۴ق، ۷: ۱۲۲) و در ادامه می گوید این وهم از جانب ابن ادریس یا محمد بن علاء صورت گرفته است (۱۳۴۴ق، ۷: ۱۲۲). و نیز «رَفَعَ حَدِيثَ ابْنِ عُمَرَ وَهُوَ وَهْمٌ فَاجِشُ» (۱۳۴۴ق، ۱: ۴۱۲)، «وَقَدْ رَفَعَهُ ثَابِتُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّاهِدِيُّ وَهُوَ وَهْمٌ مِنْهُ» (۱۳۴۴ق، ۲: ۲۵۱)، «هَذَا وَهْمٌ مِنْ عَبْدِ الصَّمَدِ» (۱۳۴۴ق، ۳: ۳۵۰) نیز رک: ۱: ۱۳۸، ۳۸۴، ۴۳۷، ۳: ۳۴۴، ۳۹۳، ۳۹۴). مواردی که پرده از توجه فراوان بیهقی نیز، نسبت به این ضابطه مهم برمی دارد.

۳-۳. توجه به تقطیع در فقه الحدیث

برای شناخت درست حدیث و مراد معصوم (ع)، علاوه بر این که باید مشخص کرد که متن موجود، حدیث رسیده از معصوم (ع) است یا متنی است بدون پیشینه و بی ریشه و ساختگی که به معصوم (ع) نسبت داده شده است (توجه به ضابطه های تصحیف و سهو راوی)، توجه به نقل کامل یا تقطیع شده حدیث نیز ضروری است. در حقیقت از مسائلی که در نظام تدوین حدیث دامنگیر روایات شده، مسأله تقطیع است. تقطیع حدیث به معنای نقل قسمتی از حدیث و ترک قسمت دیگر آن است (حریری، ۱۳۸۱ش: ۲۷). لذا تقطیع حدیث کاستن از مواد آن است که ممکن است در ناحیه متن یا سند انجام پذیرد. امری که ائمه اطهار (ع) نیز بر آن صحه گذاشته اند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۲-۵۱؛ برای اطلاع از علل تقطیع رک: معارف، ۱۳۸۷ش: ۱۳۸-۱۲۰).

علمای حدیث در مورد تقطیع حدیث اقوال مختلفی را نقل کرده اند، که با طبقه بندی آراء آنها می توان به سه حکم منع مطلق، جواز مطلق و جواز مشروط

دست یافت (رک: شهید ثانی، ۱۴۰۸ق: ۱۵۵). در هر صورت، عدم توجه به این ضابطه نیز بر فهم و درک درست حدیث تأثیر می‌گذارد.

۳-۳-۱. تأثیر تقطیع بر فهم حدیث از نظر شیخ طوسی

تقطیع از مسائلی است که شیخ طوسی نیز آن را به کار برده و در بررسی برخی احادیث، اذعان دارد که این حدیث تقطیع شده است. وی با عبارت «قَدْ تَرَكَ بَعْضَ الْخَبَرِ» (۱۳۹۰ق، ۱: ۹۲) به تقطیع خبر از سوی راوی اشاره دارد و گواهِ بر آن را نقل دیگر خود راوی می‌داند.

شیخ طوسی در باب حکم آب مذی، دو دسته روایت را آورده؛ در روایاتی آمده است آب مذی، وضو و شستن لباس و بدن ندارد (۱۳۹۰ق، ۱: ۹۲). یا وضو و شستن لباس ندارد مگر زیاد باشد (۱۳۹۰ق، ۱: ۹۲-۹۱).

ولی در روایتی (بِالْوُضُوءِ / فِيهِ الْوُضُوءُ) دارد (۱۳۹۰ق، ۱: ۹۲). شیخ می‌نویسد: «محتمل است که راوی، بخشی از روایت را نیاورده باشد، زیرا محمد بن اسماعیل، راوی این حدیث، همین روایت را نقل کرده و در ادامه آن آورده است: گفتیم: اگر وضو نگرفتم؟ فرمودند: اشکالی ندارد» (۱۳۹۰ق، ۱: ۹۲).

هم‌چنین شیخ ذیل روایت دیگری که می‌گوید: «آن هنگام که به نماز جماعت اقتدا کردی، خودت قرائت را انجام مده، خواه قرائت امام را بشنوی یا نشنوی» (۱۳۹۰ق، ۱: ۴۲۹-۴۲۸) می‌نویسد: «با آنچه که آمده بود: هرگاه در نماز جهریه قرائت را نشنید خودش قرائت کند، در تنافی نیست زیرا ممکن است راوی بخشی از حدیث را نیاورده باشد، زیرا همین راوی عین این حدیث را در نقل دیگری با جمله‌ای اضافی، این‌گونه باز گفته است: «مگر در نماز جهریه‌ای که قرائت امام را نشنوی، خودت قرائت کن» در این صورت (که عبارت از ادامه حدیث باشد)، این حدیث با سایر احادیث هماهنگ خواهد بود» (۱۳۹۰ق، ۱: ۴۲۹).

چنان‌که شیخ طوسی نیز تصریح نموده است، در این دو روایت، تقطیع صورت پذیرفته است؛ و شیخ نیز عامل ایجاد تعارض در روایات این دسته را تقطیع آن روایات می‌داند، و با اشاره به وجود تقطیع در صدد رفع تعارض موجود برمی‌آید.

۱. رک: «بَابُ الْقِرَاءَةِ حَلْفٌ مَنْ يُقَدِّى بِهِ» (طوسی، ۱۳۹۰ق، ۱: ۴۲۹).

۳-۲-۳. تقطیع از نظر بیهقی

بیهقی نیز در بررسی روایات از امر تقطیع غفلت نکرده است. البته باید اشاره کرد که بیهقی بیش از آن که به لفظ تقطیع تصریح کند، توجه مخاطب را به وقوع «اختصار»^۱ جلب می نماید.

ظاهراً ابن صلاح نیز اختصار را به معنای تقطیع حدیث می داند (رک: ابن صلاح، ۱۴۱۶ق، ۲۱۵). که البته این معنا چندان دور از واقع نیست. زیرا می توان گفت از جمله دلایلی که راویان را به سوی تقطیع احادیث کشانده، مختصر گویی است، که این امر اغلب در احادیث طولانی رخ داده است.

در مورد بیهقی نیز می توان گفت: وی اختصار را به معنای تقطیع دانسته و به همین دلیل در برخی موارد تعبیر "اختصار" را به کار می برد. البته بیهقی برخی دیگر از احادیث را به دلیل «تمام» بودن بر دیگر احادیث ترجیح و برتری می دهد.

این دسته از روایات را نیز به نوعی می توان ذیل عنوان «تقطیع» جا داد، چون حدیثی که تام و تمام است به این معناست که در آن تقطیع و اختصاری صورت نگرفته است و بیهقی با توجه به این امر در مواجهه با روایات، احادیث تام و کامل را در اولویت قرار می دهد. بنابراین در بررسی تقطیع از نظر بیهقی به این نکته باید توجه داشت که وی اختصار و تقطیع را به یک معنا گرفته و «تمام» را نیز در مقابل «تقطیع» مطرح کرده است. به همین دلیل در استناد به عملکرد بیهقی در بحث تقطیع دو دسته روایات مد نظر خواهد بود.^۲

در برخی موارد بر اختصار حدیث اشاره می کند از جمله:

الف) مالک از هشام نقل کرده که: «پدرش عمامه اش را بر می داشت و سرش را به آب وصل می کرد». بیهقی می گوید: «این حدیث دلالت بر اختصار دارد؛ که از سوی راوی واقع شده است» (۱۳۴۴ق، ۱: ۶۱) و نیز در جای دیگر می نویسد: «سماک آن را مختصر بیان کرده است» (۱۳۴۴ق، ۳: ۲۶۳).

ب) و در برخی دیگر بر تمام بودن حدیث تصریح می کند: «وَ وَكَيْعَ أَتَمَّهُمَا حَدِيثًا» (۱۳۴۴ق، ۲: ۵۳)؛ اما وکیع حدیثش نسبت به دو حدیث دیگر کامل تر است.

۱. اختصار حدیث آن است که محدث بخشی از حدیث را روایت کند و بخشی دیگر را حذف کند، به شرط آن که بخش حذف شده متعلق به بخش نقل شده نباشد (عتر، ۱۴۱۸ق، ۲۳۱).

۲. نمونه روایاتی که ذیل این دسته بندی جای میگیرند را بنگرید: (۱۳۴۴ق، ۱: ۲۹۲، ۲: ۲۰۴ و ۴: ۳۶۹، ۲۲۹).

۳-۴. مباحث ادبی و نقش آن در فهم حدیث

فهم حدیث مانند فهم دیگر متون، نیاز مند فهم مفردات و ترکیبات آن است. در واقع هم باید معنای واژه‌ها را دانست هم مفهوم ترکیب و چینش ویژه آنها در کنار یکدیگر را تمیز داد. بنابراین، آگاهی از قواعد دستوری زبان عربی که زبان حدیث نیز هست به عنوان یکی دیگر از ضابطه‌های مهم در فقه الحدیث موضوعیت پیدا می‌کند که مورد توجه علماء و محدثین بوده است.

۳-۴-۱. شیخ طوسی و بهره‌گیری از مباحث ادبی

شیخ طوسی از مباحث ادبی در بررسی احادیث، بهره‌های فراوانی برده است. وی از مباحث صرفی، نحوی، لغوی و حتی بلاغی در ضمن کار حدیثی خود، غفلت نکرده و با بهره‌گیری از فن، حدیث را از زوایای مختلف مورد نظر خود قرار داده است.

یکی از این موارد، توجه به ریشه لغوی است که مورد نظر شیخ طوسی بوده است. مثلاً در روایتی در باب وضو چنین آورده است: «... پدرم را دیدم که پس از وضو گرفتن، وقتی خون روانی از بینی او خارج شد، دوباره وضو گرفت» (۱۴۰۷ق، ۱: ۱۳). طبق این روایت، خروج خون از بینی موجب ابطال وضو است.

شیخ در تشریح این روایت می‌نویسد:

واژه «توضاً» در این روایت به معنای وضوی اصطلاحی نیست، بلکه به معنای شستن است؛ زیرا ریشه آن «وضأت» به معنای حُسن است. و به کسی که دستش را شسته و نظیف و تمیز نماید می‌گویند «وضأها» دستش را نیکو ساخت. در حالی که توضاً از ریشه وضو به معنای شستن به صورت خاص است» (۱۴۰۷ق، ۱: ۱۴-۱۳).

چنان که مشاهده می‌شود شیخ براساس ریشه لغت به کشف و رفع تعارض در حدیث پرداخته و در جای دیگری ذیل روایتی که بر جواز وضو با نیبذ اشاره دارد، می‌نویسد:

«اجماع شیعه بر عدم جواز وضو با نیبذ تعلق دارد و شاید [در این جا] نیبذ به معنای آبی باشد که کمی خرما در آن ریخته شده تا طعمش خوب شود و شوری و تلخی اش کم شود ... چرا که «نیبذ» در لغت یعنی چیزی که در آن چیز دیگر انداخته شود. و به آب وقتی خرما کمی در آن ریخته شود، نیبذ

می‌گویند» (۱۳۹۰ق، ۱: ۱۶-۱۵؛ نیز رک: ۳: ۲۴۸؛ ۴: ۲۳ و ۷۰؛ ۱۴۰۷ق، ۱: ۴۱۵). همچنین که وی با توجه به مباحث صرفی و نحوی در ذیل برخی از روایات چنین آورده است: «احتمال دارد «إِلَّا» [در اینجا] به معنی استثناء نباشد چرا که گاهی «إِلَّا» به معنی «و» استعمال می‌شود و این امر در زبان عرب امری شناخته شده است» (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۹؛ نیز رک: ۲: ۹۷ و ۱۴۹).

و در جایی دیگر ذیل دو روایت درباره محل قرار دادن کافور که یکی می‌گوید: «لَا تَجْعَلْ فِي مَسَامِعِ الْمَيِّتِ حُنُوطًا» (۱۳۹۰ق، ۱: ۲۱۲) و در دیگری الفاظ: «تَضَعُ فِي فَمِهِ وَ مَسَامِعِهِ» (۱۳۹۰ق، ۱: ۲۱۲) به کار رفته است، می‌نویسد: «حرف «فی» در «فِي مَسَامِعِهِ» را در این روایت بر معنای «علی» (استعلاء) حمل می‌کنیم، زیرا برخی حروف صفات به جای برخی دیگر قرار می‌گیرند، همانند آیه «وَأَلْصَقْنَا كُفَّكَ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» که «فی» به معنای «علی» است» (۱۳۹۰ق، ۱: ۲۱۲).

توجه به بلاغت کلام نیز از مطمح نظر شیخ مخفی نمانده است؛ مانند آن‌جا که اشاره می‌کند در اینجا احتمال کنایه وجود دارد: «وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْكِنَايَةَ رَاجِعَةً إِلَى الْعَلِيلِ» (۱۳۹۰ق، ۲: ۱۸۵): ممکن است (این امر) کنایه‌ای در مورد مریض باشد. یا نیز حقیقت یا مجاز بودن آن را مشخص می‌کند؛ مانند: «شکی نیست، ماهی که ۲۹ روز دارد، یک ماه در حقیقت است نه مجاز» (۱۳۹۰ق، ۲: ۷۲). این نمونه‌ها در کتب شیخ طوسی نشان از اهتمام او به بررسی همه جانبه احادیث است تا کوچک‌ترین خدشه‌ای بر احادیث صحیح وارد نگردد.

۳-۴-۲. بیهقی و بهره‌گیری از مباحث ادبی

تتبع و بررسی در اثر بیهقی؛ السنن الكبرى، ما را بدین نتیجه می‌رساند که وی نیز توجه به قواعد ادبی و مفهوم واژه‌ها را در نظر داشته است. البته قابل ذکر است، تبیین معانی و مفاهیم واژه‌ها و تفصیل لغات غریب، چشمگیرتر از دیگر مباحث ادبی است. از جمله مواردی که بیهقی به شرح واژگان را آورده است واژه «المياثر» است که بیهقی ذیل آن می‌نویسد: «الْمِيثْرَةُ جُلُودُ السَّبَاعِ» (۱۳۴۴ق، ۳: ۲۷۷) میثره به معنی پوست درندگان است.

بیهقی ذیل روایتی حجاج بن یوسف در مورد وضو گرفتن که می‌گوید: «اغسلوا

وَجُوهَكُمْ وَأَيْدِيكُمْ وَأَزْجُلُكُمْ فَأَغْسِلُوا ظَاهِرَهُمَا وَبَاطِنَهُمَا وَعَرَاقِيْبَهُمَا، فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْرَبُ إِلَيَّ جَنَّتِكُمْ» در مورد قرائت‌های «نصب» و «جر» در این روایت صحبت کرده و سپس خود قرائت «نصب» از ابن عباس را می‌پذیرد (۱۳۴۴ق، ۱: ۷۲-۷۱).

۳-۵. توجه به نقل معنا در فقه‌الحدیث

نقل معنا در اصطلاح به معنای نقل محتوای یک خبر بدون اصرار بر واژه‌ها و تعبیر آن است (رک: شهید ثانی، ۱۴۰۸ق: ۳۱۰). مسأله نقل به معنا، مخالفان و موافقان بسیاری داشته که هر یک در تأیید رأی خود دلالتی اقامه کرده‌اند (رک: خطیب بغدادی، بی تا: ۲۳۷؛ صباغ، ۱۴۱۸ق: ۱۴۳؛ نیز رک: کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۵۲-۵۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲: ۱۶۱).

در حقیقت از جمله مواردی که در فهم و مقصود معصومان اهمیت دارد این است که آیا راوی، روایت را عین الفاظ معصوم (ع) نقل می‌کند، و یا تنها معنایی که راوی خود از کلام معصوم (ع) برداشت نموده را بیان می‌کند. اهمیت این مطلب از آن روست که الفاظ نیز در فهم صحیح مطلب مدخلیت دارند.

به دلیل شیوع و وفور نقل معنا در روایات، امکان سهو و خطا از سوی راویان بیشتر شده و اگر فرض شود هر یک از راویان در منقولات خود حتی مرتکب یک اشتباه شوند، همین امر در فهم نادرست از روایت و گاه ایجاد تعارض در روایات، کافی است.

۳-۵-۱. توجه شیخ طوسی به نقل معنا در فهم حدیث

نقل به معنا از دیگر مواردی است که شیخ طوسی در بررسی احادیث به آن توجه کرده است. به عنوان مثال روایتی را سگونی از امام صادق (ع) درباره مردی که به سهمی از مال خود وصیت نمود، سؤال کرد. ایشان فرمود: سهم یک قسمت از هشت است، زیرا در قرآن آمده است: همانا صدقات برای نیازمندان و درماندگان و کارگزاران زکات و جلب دل‌ها و آزاد کردن بندگان و وامداران و در راه خدا و در راه ماندگان است^۱ (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۳۳). اما در روایتی دیگر امام صادق (ع) به نقل از پدرش فرموده است: «کسی که به سهمی از مالش وصیت نماید آن سهم، قسمتی از ده است» (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۳۴).
۱. (التوبة: ۶۰).

شیخ طوسی پس از ذکر این احادیث در بیان یکی از وجوه توجیه این اخبار می‌گوید: «این احتمال وجود دارد که راوی اشتباه کرده باشد، زیرا ممکن است آن را در تفسیر جزء شنیده باشد ولی آن را در سهم روایت نموده و گمان برده است که معنای آنها یکی است» (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۳۴).

چنان‌که ملاحظه می‌شود راوی معنای حدیث را نقل کرده و نه لفظ آن را و در انتقال معنای حدیث دچار اشتباه شده است. شیخ طوسی پس از بررسی احادیث هم‌طراز آن به اشتباه راوی در یکی از آن احادیث تصریح کرده و تعارض پدید آمده در این مورد را حل می‌نماید.

در حدیث دیگر راوی فهم خود را از روایت نیز انتقال می‌دهد و همین امر به فهم مقصود معصوم (ع) لطمه وارد می‌کند که در این روایت، شیخ با دقت خود به اشتباه و فهم نادرست راوی پی برده و اشتباه او را که ناشی از نقل به معنای حدیث بوده بیان می‌کند: «فَمَا تَصَمَّنْ صَدْرُ هَذَا الْخَبَرِ مِنْ قَوْلِهِ يَعْني صَاحِبَ الدَّارِ فَهُوَ مِنْ كَلَامِ الرَّاوي وَ قَدْ غَلَطَ فِي التَّأْوِيلِ وَ وَهَمَ» (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۰۵ نیز رک: ۱۳۹۰ق، ۴: ۲۹۲).

نمونه‌های احادیثی که نقل معنا شده است نه تنها در آثار شیخ طوسی بلکه در کتب روایی دیگر نیز فراوان است و به جرأت می‌توان اعتراف کرد که اغلب تعارضات حدیثی ناشی از همین امر است. چنان‌که ملاحظه شد نقل معنای حدیث بدون در نظر گرفتن الفاظ آن مانع از فهم صحیح روایت خواهد شد.

بنابراین شیخ طوسی پس از پذیرش نقل معنا در احادیث، تعارض در برخی از روایات را نیز ناشی از همین امر می‌داند و برای رفع تعارض به حدیثی که به اصل نزدیک‌تر است، رجوع می‌کند.

۳-۵-۲. جایگاه نقل معنا در فهم حدیث از نگاه بیهقی

بیهقی نیز چون شیخ طوسی نقل معنا را پذیرفته است. وی در السنن الکبری، یک حدیث را از طرق مختلف و با الفاظ مختلف نقل می‌کند. گاه مضمون یک روایت را در، قریب به ده حدیث می‌آورد؛ این خود بهترین گواه بر پذیرش نقل معنا از سوی او می‌باشد. وی احادیث هم‌معنا را در کنار یکدیگر قرار داده و در صورت ابهام و تعارض در صدد رفع آن بر می‌آید.

بیهقی در بسیاری از موارد، احادیث مختلف در یک معنا را بیان می‌کند ولی در بعضی موارد تنها اشاره می‌کند که احادیث در این معنا بیش از چیزی است که او در السنن الکبری نقل کرده است.

نمونه آن احادیثی است که در باب: «كَانَ لَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» آورده است. وی در پایان باب پس از نقل چند حدیث می‌نویسد: «وَفِي هَذَا الْمَعْنَى أَخْبَارٌ كَثِيرَةٌ» (۱۳۴۴ق، ۷: ۵۱-۵۰).

هم‌چنین وی در باب «بَابُ النَّكَاحِ لَا يَقِفُ عَلَى الْإِجَازَةِ» - ازدواجی که نیاز به اجازه ندارد - پس از ذکر حدیثی می‌نویسد: «وَقَدْ رَوَى هَذَا الْمَعْنَى مِنْ وَجْهِ آخَرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ» (۱۳۴۴ق، ۷: ۱۰۷). مانند این عبارات را در السنن الکبری بسیار می‌توان یافت «وَبِهَذَا الْمَعْنَى رَوَاهُ إِسْرَائِيلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ» (نیز رک: ۷: ۱۵۹؛ ۸: ۹۶، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۸۱، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۶؛ ۹: ۱۵۹).

۳-۶. عنصر تقیه و نقش آن در فقه الحدیث

تقیه در زبان عرب در معانی خوف، خشیت، حذر و پرهیز به کار رفته است (انیس، بی تا، ۲: ۱۰۵). در تعریف تقیه در نظر اهل سنت با تعریف آن از سوی شیعه امامیه اختلاف نیست و اگر تفاوتی وجود داشته باشد، از حیث نوع تعبیر و ساختار الفاظ در تصویر معنای اصطلاحی آن است و این امر دلیل بر اتفاق نظر آنها بر وجود اصل تقیه است و این که تقیه دروغ، نفاق و یا فریب دادن دیگران نیست.

۳-۶-۱. تقیه از نظر شیعه

تقیه از نظر شیعه، یکی از ارکان دین به شمار می‌آید تا جایی که امام صادق (ع) می‌فرماید: هر که تقیه ندارد ایمان ندارد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۲۱۸). بنابراین بدون تردید تقیه از نظر شیعه اصلی مقبول و عملی است.

روایات مربوط به تقیه در احادیث شیعه جایگاه قابل توجهی دارد. در کتاب کافی دو باب با عنوان تقیه^۱ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۱۷) و کتمان^۲ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۲۱) وجود دارد که مجموع احادیث این دو باب به ۳۹ روایت می‌رسد.

۱. ۲۳ روایت.

۲. ۱۶ روایت.

شیخ انصاری از بزرگان علمای شیعه گفته است: «مقصود از تقیه حفظ خویش از ضرر غیر است از طریق همراهی با او در سخن و یا فعلی که مخالف حق است» (۱۴۱۲ق: ۳۷).

۳-۶-۱. اهمیت تقیه در فهم حدیث از نظر شیخ طوسی

به دلیل فشار و اختناق شدید در قرون چهارم و پنجم هجری برخی از دانشمندان شیعه، در پوشش علمای اهل سنت زندگی کرده و در عین حال حافظ مکتب و مواریث مذهب بوده‌اند. شیخ طوسی را از جمله این علما می‌دانند که در ابتدای ورود به بغداد از باب تقیه در کسوت مذهب شافعی زندگی می‌کرده است.

سیوطی در این مورد می‌نویسد: او به بغداد آمد و فقه شافعی آموخت و در آن استاد شد، سپس ملازمت شیخ مفید را برگزیده و به مذهب رافضیان گرایید (سیوطی، بی‌تا: ۲۹). و شاید همین امر موجب تسلط شیخ بر فتاوی اهل سنت بوده و در بسیاری احادیث از موافقت با عامه و تقیه سخن به میان آورده است. در صورتی که سخن سیوطی صحیح باشد، در نتیجه شیخ، شرایط تقیه را کاملاً درک کرده است و شناخت کامل نسبت به احادیث تقیه به دست آورده است؛ به همین دلیل وی در کتب خود بسیار از تقیه سخن گفته و تقیه را یکی از زمینه‌های مهم حل تعارض می‌داند. از این رو است که محققان، تهذیب و استبصار شیخ را منابع قابل توجهی در شناخت شرایطی که امامان شیعه در آن به سر می‌بردند و نیز بررسی عنصر تقیه در مسیر حدیث می‌دانند (رک: معارف، ۱۳۸۸ش: ۳۶۱).

روایاتی هستند که مجموع مضمون آنها بر نهی از خوردن شکاری که باز و شاهین و سایر پرندگان شکاری در چنگال دارند، دلالت می‌کند، مگر آنکه شخص، شکار را زنده از چنگال آنها بگیرد و تذکیر نماید (۱۳۹۰ق، ۴: ۷۲-۷۱) با این حال روایت دیگری وجود دارد که خوردن آن را بلا مانع می‌داند: «قَالَ كُلُّ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ قَدْ أَكَلَ مِنْهُ أَيْضاً شَيْئاً» (۱۳۹۰ق، ۴: ۷۲).

شیخ در توضیح این روایات می‌نویسد: «وجه تأویل این اخبار این است که بر تقیه حمل می‌کنیم، زیرا سلاطین آن زمان بر این باور بودند و نیز فقیهان عامه به جواز خوردن آن فتوا می‌دادند و این اخبار هم برای تطابق و هماهنگی با دیدگاه آنها رسیده است چنان

که روایات دیگری نیز از باب تقیه وارد شده است» (رک: ۱۳۹۰ق: ۴: ۷۲).

از جمله روایات دیگری که در شرایط تقیه صادر شده روایات مربوط به کیفیت ارث بردن زنان است.^۱ مثلاً روایتی از امام باقر (ع) نقل شده که برای زنان از میراث شوهر محدودیت قائل می‌شود (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۵۱). ولی در روایتی دیگر آمده است که شوهر از زن و زن از شوهر، هر یک از تمامی ماترک دیگری ارث می‌برد: «فَقَالَ يَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَ تَرَكَتُ» (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۵۴). شیخ یکی از وجوه عدم تنافی این روایت با اخبار پیشین را این گونه بیان می‌کند: «آن را بر تقیه حمل می‌کنیم، و چون هیچ یک از اهل عامه با ما هم نظر نیست بدین رود در چنین مسأله ای تقیه راه دارد» (۱۳۹۰ق، ۴: ۱۵۵).

۳-۶-۲. تقیه از نظر اهل سنت

برخی بزرگان و علمای اهل سنت نیز به توضیح تقیه پرداخته و برخی بزرگان صحابه در عمل نیز خود به آن پایبند بودند. رشید رضا در تعریف تقیه می‌گوید: «تقیه آن است که انسان به منظور حفظ خود از ضرر برخلاف حق سخن می‌گوید یا عملی را انجام می‌دهد» (۱۳۷۳ق، ۳: ۲۸۰؛ نیز رک: ابن حجر، ۱۴۱۸ق، ۱۲: ۱۳۶؛ سرخسی حنفی، بی تا، ۲۴: ۴۵).

تاریخ نیز نشان می‌دهد صحابه هم برای حفظ جان خود به تقیه پناه می‌بردند (رک: بخاری، ۱۴۱۰ق، ۱: ۴۱۲، ۵: ۶۳). بنابراین به گواه تاریخ هم که باشد می‌توان مقبولیت و مشروعیت تقیه نزد اهل سنت را دریافت.

۳-۶-۲-۱. اهمیت تقیه در فهم حدیث از نظر بیهقی

عقل حکم می‌کند اگر به واسطه عملی جان و مال و آبروی شخصی در خطر باشد از آن امر پرهیز شود این حکم عقلایی فراتر از کیش و مذهب است و هر انسانی جدای از فرقه و آئین خاصی از آن پیروی می‌کند.

۱. «بَابُ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ وَالْأَرْضِ وَالْأَرْضِينَ شَيْئاً مِنْ تَرْتَبَةِ الْأَرْضِ وَلَهَا نَصِيبُهَا مِنْ قِيَمَةِ الطُّوبِ وَالْخَشَبِ وَ الْبُنْيَانِ» (طوسی، ۱۳۹۰ق، ۴: ۱۵۵-۱۵۱).

۲. حدیث مربوط به ابوهریره.

۳. حدیث مربوط به عمر.

بیهقی علاوه بر آن که شخصی فقیه و عالم است، پیرو مذهبیهی است که رهبر آن در چندین مورد از سپر دفاعی «تقیه» در حفظ جان خود مدد جسته است. برای نمونه نقل شده شافعی در طی جریانی در حالی که در غل و زنجیر بود در مجلس هارون آورده شد در این مجلس برخی از دشمنانش از جمله بشیر مریسی حضور داشتند و بشیر قصد داشت که شافعی را در تنگنا قرار دهد؛ از این رو در حالی که هارون می شنید به شافعی گفت: مدعی اجماع شده‌ای آیا چیزی سراغ داری که مردم بر آن اجماع کرده باشند، وی پاسخ داد: آری بر همین امیرالمومنین حاضر، اجماع کرده‌اند هرکس مخالف او کند کشته می‌شود. هارون خندید دستور داد غل و زنجیر را از شافعی باز کرده و نزد خود نشانند (اصبهانی، ۱۳۸۷ق، ۹: ۸۴-۸۲).

این سخنان شافعی در حالی است که نامشروع بودن حکومت هارون اذعان دارد و نیز می‌داند که هیچ‌گونه اجماعی در خلافت صورت نپذیرفته و اجماع مورد نظر شافعی اجماع بر تقیه است نه غیر آن و شافعی برای حفظ جان این‌گونه سخن گفته است. غرض از بیان این مطالب، شافعی مذهب بودن بیهقی است و این نمونه جواز تقیه را در مذهب شافعی براساس عمل شخص اول مذهب نمایان می‌سازد.

وی در بیان نماز خواندن ابن عمر و اقتدای وی به ستمگران آورده است: «سعد ابن عبدالعزیز از عمر بن هانی نقل کرده است عبدالملک مروانی مرا با قافله‌هایی به سوی حجاج فرستاد. من در حالی بر او وارد شدم که چهل منجیق برای ویران کردن خانه خدا نصب کرده بود!! و ابن عمر را دیدم که چون وقت نماز فرا رسید با حجاج نماز می‌خواند و چون ابن زبیر حضور می‌یافت، با او نیز نماز می‌گزارد. گفتم: ابا عبدالرحمن آیا تو با این‌ها نماز می‌گزاری در حالی که اعمال آنها این چنین است، پاسخ داد: ای برادر شامی من آنها را نمی‌ستایم و با اطاعت از آنها، خالق را معصیت نمی‌کنم» (رک: ۱۳۴۴ق، ۳: ۱۲۲).

این رفتار ابن عمر، نشان از تقیه ابن عمر در برابر افراد ظالم است، که از ترس گزند آنها بر خویش، نمازش را به آنها اقتدا می‌کرد. بیهقی پس از بیان این حدیث اشاره‌ای به تقیه ندارد، اما هیچ‌گونه نقدی را نیز، بر متن آن وارد

نکرده است. شایسته است که اگر اشکالی بر رفتار ابن عمر از سوی بیهقی دیده می‌شد، آن را بیان می‌کرد، مثلاً آن را مخالف عقل بدانند. بنابراین اگرچه بیهقی نیز مانند بسیاری از علمای دیگر اهل سنت، سخنی از تقیه بر زبان نیاورده است، اما بعضی از احادیث السنن الکبری، نشان از سکوت و پذیرش تقیه از سوی بیهقی است.

۷-۳. توجه به نسخ در فقه الحدیث

یکی از مهم‌ترین ضوابط فهم حدیث توجه و شناخت نسخ در روایات است و بدیهی است که عدم توجه به آن، فهم صحیح حدیث را ناممکن می‌سازد.

در معنای نسخ اقوال زیادی وجود دارد مانند: «زایل کردن یک حکم (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۱: ۴۳۳) برداشتن چیزی و جانشین کردن چیز دیگر به جای آن، تغییر یا دنبال کردن چیزی (رازی، بی‌تا، ۵: ۴۲۴) ثبت صورت نوشته‌ای در جای دیگر (ابن جوزی، بی‌تا، ۱: ۲۰). نسخ در اصطلاح شیعه به معنای رفع حکم ثابت دینی بر اثر سپری شدن زمان است (رک: خویی، ۱۳۹۵ق: ۲۷۸-۲۷۷) به طوری که با تشریح حکم لاحق دیگر جمع میان هر دو حکم امکان پذیر نباشد (رک: معرفت، ۱۴۱۰ق، ۲: ۲۷۴).^۱

در روایات اهل بیت (ع) نیز بر وجود روایات ناسخ و منسوخ و شناخت آن تأکید شده است: اهمیت آن در بخشی از روایت امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ به سلیم بن قیس هلالی کاملاً مشهود است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۶۳).

آنچه مسلم است وقوع نسخ در احادیث است، اما باید توجه داشت که پس از پیامبر (ص) نسخ در احادیث وجود ندارد. همچنین باید توجه داشت رابطه نسخ بین دو حدیث در صورتی است که علاوه بر تعارض غیرقابل جمع دو حدیث، صدور هر دو حدیث از معصوم و نیز تقدم زمانی منسوخ بر حدیث ناسخ معلوم و توأم با اطمینان باشد (رک: معارف، ۱۳۸۷ش: ۲۲۷). راه‌های مختلفی برای شناخت احادیث ناسخ از منسوخ وجود دارد مانند: نسخ روایت با نص صریح پیامبر (ص)، گزارش صحابی مبنی بر نسخ حدیثی از ایشان، شناخت از طریق بررسی تاریخی و نیز توسط اجماع، البته اجماع خودش ناسخ نیست بلکه بر نسخ دلالت می‌کند (رک: میرداماد، ۱۳۱۱ق: ۱۶۹).

۱. تعریف کامل آقای معرفت از نسخ را بنگرید: (۱۴۱۰ق، ۲: ۲۷۴).

۳-۷-۱. توجه به نسخ در فهم حدیث از دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی در کتاب العدة فی اصول الفقه خود بحث مفصلی در مورد نسخ و شرایط آن بیان می‌کند. وی در تعریف ناسخ و منسوخ آورده است: حدیث ناسخ دلالت بر آن دارد که نص مقدم در آینده ثابت نیست. نص مقدم منسوخ و نص متاخر ناسخ آن است. وی برای هر یک از ناسخ و منسوخ شرایطی را ذکر کرده از جمله این که ناسخ و منسوخ هر دو حکم شرعی باشند (۱۴۱۷ق، ۲: ۴۹). با توجه به اینکه شیخ طوسی، مباحث تئوری نسخ را تا حدودی مبسوط ارائه کرده است، اما در مقام نقد احادیث و رفع تعارض آن، اشاره چندانی به نسخ ندارد و نویسنده تنها به یک مورد دست یافته که احتمال وقوع نسخ را داده است. وی ذیل روایتی که می‌گوید پیامبر (ص) نصف اموال حضرت حمزه سیدالشهدا را به دخترش و نصف دیگر را به بنده او داده است، می‌نویسد: «فَهُوَ حَدِيثٌ مُنْقَطِعٌ إِنَّمَا هُوَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) وَ هُوَ مُرْسَلٌ قَالَ وَ لَعَلَّ ذَلِكَ كَانَ قَبْلَ نُزُولِ الْفَرَائِضِ فَنَسِخَ فَقَدْ فَرَضَ اللَّهُ لِلْحُلَفَاءِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ فَسَخَتْ الْفَرَائِضُ ذَلِكَ كُلَّهُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (۱۴۰۷ق، ۹: ۳۳۲؛ نیز رک: ۱۳۹۰ق، ۴: ۱۷۴): علاوه بر این که این حدیث منقطع و مرسل است شاید این حکم قبل از نزول فرائض (آیات ارث) باشد، پس نسخ شده است. خداوند در قرآن بر هم پیمانان این حکم را واجب کرده: «و افرادی که با آنها پیمان بسته‌اید، بهره‌شان را بپردازید» که فرائض، کل آن را با آیه «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (الانفال: ۷۵) نسخ می‌کند.

۳-۷-۲. توجه به نسخ در فهم حدیث از نظر بیهقی

بیهقی نسخ در برخی احادیث را بی تردید می‌پذیرد، اما در وقوع نسخ برخی روایات دچار تردید است.

از جمله روایاتی که خود، نسخ در آن را می‌پذیرد حدیث ابن مسیب است: «مردی با زنی ازدواج کرد و بعد متوجه باردار بودن او شد و نزد پیامبر (ص) رفت. وی زن را طلاق داد و مهریه او را معلوم کرد و ۱۰۰ تازیانه به زن زد». بیهقی

ذیل حدیث می‌نویسد: این حدیث مرسل است، علاوه بر این، معارض با روایاتی است که ازدواج با زن زناکارِ مسلمان را جایز شمرده است، اما اگر این حدیث صحیح باشد، باید آن را منسوخ دانست (۱۳۴۴ق، ۷: ۵۹).

و نیز بیهقی پس از بیان برخی احادیث از ابوسعید دارمی چنین می‌نویسد: در مورد این احادیث اختلاف نظر وجود دارد، اما ما بر ناسخ یا منسوخ آن دست نیافتیم تا با قاطعیت به آن حکم کنیم؛ پس باید به آن چه خلفای سه‌گانه و بزرگان اصحاب پیامبر اجماع دارند، توجه کرد (۱۳۴۴ق، ۱: ۱۵۷).

این سخن بیانگر این مطلب است که بیهقی به دلیل عنایت و توجه ویژه به مسئله نسخ، حتی در مواردی که در وقوع نسخ، تردید دارد، آن را بیان کرده و عدم جزم به نسخ را یادآور شده است. بنابراین بیهقی نیز بر اساس نص پیامبر (ص)، قول اصحاب، شواهد تاریخی، قائل به نسخ در برخی احادیث است.

۴. نتیجه‌گیری

دانشمندان علوم اسلامی، معیارها و ضوابط مختلفی در جهت فهم هر چه بیشتر حدیث، به کار گرفته‌اند. با توجه به بررسی صورت گرفته، چنین می‌نمایاند که میان عالمان برجسته فریقین وجوه مشترکی مورد نظر بوده است. در این بین؛ شیخ طوسی و بیهقی در حوزه فقه‌الحدیث معیارهای مشترکی چون: توجه به تصحیف، وهم راوی، تقطیع، بهره‌گیری از مباحث ادبی، نقل به معنا در حدیث، تقیه و توجه به نسخ در احادیث، داشته‌اند. گرچه در نوع استفاده از بعضی ضوابط چون معیار بهره‌گیری از مباحث ادبی که شیخ بر خلاف بیهقی که اغلب به تشریح و تفصیل لغات غریب در متن پرداخته، در عمل، بیشتر آن را به کار گرفته و روایات را از جنبه‌های مختلف ادبی بررسی کرده است، و عنصر تقیه میان آن دو تفاوت وجود دارد. ضابطه‌ای که شیخ طوسی با توجه به سیاست «الْجَمْعُ مَهْمَا أَمَكَّنْ أَوْلَى مِنْ الطَّرْحِ» در صدد جمع و تأویل روایات برمی‌آید و بسیاری از تعارضات موجود در احادیث شیعه را از باب تقیه می‌داند، در حالی که به سختی می‌توان آثار اعتقاد به تقیه را در مواجهه بیهقی با روایات مشاهده کرد.

منابع

- ابن اثیر، أبو السادات المبارک، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۴ق.
- ابن صلاح، عثمان بن عبد الرحمن، علوم الحدیث، تحقیق: نور الدین عتر، دمشق: دار الفکر، ۱۴۰۴ق.
- _____، مقدمه، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق.
- ابن جوزی، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی، نواسخ القرآن، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.
- ابن خلکان، شمس الدین ابو العباس، وفیات الاعیان، ج ۱، تحقیق: احسان عباس، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن طاووس، علی بن موسی، فتح الابواب، تحقیق: حامد خفاف، بیروت: مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۹ق.
- اصبهانی، احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۹، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۳۸۷ق.
- انصاری، مرتضی، التقیه، تحقیق: فارس حسونی، قم، مؤسسه قائم آل محمد، ۱۴۱۲ق.
- انیس، مصطفی ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، ج ۲، استانبول: دار الدعوة، چاپ چهارم، بی تا.
- بخاری، ابو عبد الله محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، تحقیق: مصطفی دیب بغا، ج ۵، بیروت، دار ابن کثیر، چاپ چهارم، ۱۴۱۰ق.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، السنن الکبری، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف الاسلامیة بهند، ۱۳۴۴ق.
- _____، دلائل النبوة، تحقیق: عبد المعطی قلجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۵ق.
- جوهری، اسماعیل، الصحاح، ج ۱، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
- حریری، محمد یوسف، فرهنگ اصطلاحات حدیث، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۸۱ش.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفایة فی علم الدراية، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- خلف، عبد الرحمن، الصناعة الحدیثیة فی السنن الکبری، بی جا، دارالوفاء، ۱۴۱۲ق.
- خویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالزهراء، چاپ چهارم، ۱۳۹۵ق.
- ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، تحقیق: محب الدین عمروی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
- رازی، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، مصر: مطبعة مصطفی البابی و الحلبي، چاپ دوم، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن الکریم، قم، طلیعة النور، ۱۴۲۷ق.
- رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۳، مصر، دار المنار، ۱۳۷۳ق.
- سرخسی حنفی، محمد بن احمد، المسوسط، ج ۲۴، بی جا، بی تا.
- سیوطی، جلال الدین، تدریب الراوی فی شرح تقریب النووی، تحقیق: عرفات عشا حسونة، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
- _____، طبقات المفسرین، طهران، بی تا.
- شانه چی، کاظم، درایة الحدیث، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ یازدهم، ۱۳۷۵ش.
- شهد ثانی، زین الدین بن علی، الرعاية فی علم الدراية، تحقیق: عبد الحسین محمد علی بقال، قم، مکتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۸ق.
- صباغ، محمد بن لطفی، الحدیث النبوی مصطلحه، بلاغته، کتبه، بیروت، مکتبة الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
- صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، تحقیق/ تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج ۱، ۹، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- _____، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، ج ۱، ۲، ۳، ۴، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ق.
- _____، العدة فی اصول الفقه، ج ۲، تحقیق، محمد رضا انصاری، قم، بعثت، ۱۴۱۷ق.
- عتر، نورالدین، منهج التقدر فی علوم الحدیث، دمشق، دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
- عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، تصحیح: عبد العزیز بن عبد الله بن باز، ج ۱۲، ۱۳، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، ج ۳، تهران، اسوه، ۱۴۱۴ق.

- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تحقیق / تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۱، ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۳ق.
- مسعودی، عبدالهادی، روش فهم حدیث، تهران، سمت، دانشکده علوم حدیث، ۱۳۸۹ش.
- معارف، مجید، تاریخ حدیث شیعه، تهران، مؤسسه فرهنگی و هنری ضریح، ۱۳۷۴ش.
- _____، تاریخ عمومی حدیث، تهران، کویر، چاپ دهم، ۱۳۸۸ش.
- _____، شناخت حدیث، تهران، نیا، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
- معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ سوم، ۱۴۱۰ق.
- میرداماد، محمدباقر، الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة، قم، دارالخلافة، ۱۳۱۱ق.